

چشم را دست هر کسی نمی دهم

همسر امام خمینی(ره) از نگاه پزشک معالجش

نورانی بود. وقتی به منزل خانم می رفتم با وجود اینکه به سختی می توانست برخیزد، محال بود از جا بلند نشد. موقع خدا حافظی هم با کمک دیگران بلند می شد و مرا تا دم در بد رقه می کرد. خانم هر دفعه برای اینکه کار مرا جبران کند، هدایه ای می آورد. بسیار هم خوش سلیقه بود. یکبار قالیچه ای آورد و گفت: امام سفارش کرد که این را برای شما بیاورم. امروز در منزل من هدیه هایی وجود دارد که مربوط به محبت همسر امام است. دو قالیچه را از بین هدایا به فرزندانم که در خارج از کشور هستند دادم و به آنها گفتم که این «تاریخ» است. آن را نزد خود نگه دارید.

اعطا فه و قدردانی او بسیار عجیب بود. هر عید نوروز برای من گل می فرستاد. یکبار چند روز مانده به عید بود. آن موقع چند روز از فوت پسرشان، حاج احمدآقا گذشته بود که دیدم پاسدارها دسته گل قرمز بسیار بزرگی را برای من آوردهند. به آنها گفتم گل قرمز! آن هم چند روز بعد از وفات حاج احمدآقا؟ سرپاسدار گفت: «اخلاق حاج خانم است دیگر، کاری نمی شود کرد.»

گفت: «من حتی فرست نکرده بودم فوت حاج احمدآقا را به ایشان تسلیت بگویم!» چند روز بعد از بیت امام تماس گرفتند که اگر می خواهید تشریف بیاورید، بیایید. من هم به اتفاق همسرم به منزل آنها رفتهیم. خانم من باور نمی کرد که این خانواده با این موقعیت اینقدر فروتن باشند. خانم طبق سنت زیبای ایرانی، وقتی ما به منزل ایشان رفتیم، ما را

خواست که عمل چشم ایشان را انجام دهم. چشم چپ ایشان ناراحت بود که چند سال پیش هم آن را عمل کرده بود. مشکل چشم خانم مدتی لایحل باقی مانده بود و باعث ناراحتی امام و خود ایشان شده بود، اما پس از درمان، مشکل تا حدی حل شد. خانم هر دو سه هفته یکبار به من مراجعه می کرد و این ادامه داشت تا اینکه چشم سالم ایشان هم به آب مروراً مبتلا شد و این بیماری پیشرفت کرد تا اختلالی در بینایی ایشان به وجود آمد.

من به خانم پیشنهاد عمل جراحی دادم، اما به خاطر اینکه ایشان بانوی موقعیت خانوادگی، بلکه به خاطر شخصیتی که داشت، بسیار فروتن و متوجه بود. حتی وقتی به مطب می آمد تا وقتی من از ایشان نمی خواستم روی صندلی نمی نشست. گاهی می گفت: می دانم کار زیادی نمی شود برای چشم من کرد، ولی به من سر بزنید. دلم برایتان تنگ می شود. نوعی علاقه خواهر- برادری بین من و ایشان ایجاد شده بود.

خانم در بدترین شرایط جسمی هم روی پا می ایستاد و اجازه نمی داد همراهانشان دست ایشان را بگیرند. با وجود سن زیاد در روزهای آخر بسیار آراسته و از متبحرترین چشم پزشکان انگلیس که از هم کلاسی های خودم بود، نوشتمن و از ایشان خواستم چشم خانم را عمل کنم. اما بعد ایشان گفت: مگر من چشم را دست هر کسی می دهم؟! و از من



طولانی می شد. خانم این موقعها سکوت اختیار می کرد و اصلاً وارد بحث نمی شد. وقتی می دید حرف ها بیش از حد لزوم طولانی شده یا خدای ناکرده جنبه غیبت و بدگویی پیدا کرده است، طوری که به کسی برخورد می گفت: «چای میل دارید بیاورند...» معمولاً با همین مقدار مداخله در صحبت ها بحث خاتمه می یافتد و اگر باز ادامه می یافتد، خانم مسیر بحث را عوض می کرد.

اصل خداوند است

وقتی کمکی به کسی می کرد، هرگز آن را به دیگری نمی گفت و سعی می کرد فراموش کند. یکبار خانم نیازمند آمد و درخواست کمک کرد. خانم مبلغی به او داد و از اینکه نمی توانست همه مشکل او را حل کند، عذرخواهی کرد. او رفت و از بعضی آشنازیان دیگر کمکهایی گرفت. چند روز بعد، یکی از اقوام وقتي خدمت خانم رسید از کمکهایی می گفت که او و بعضی از اقوام به آن زن نیازمند کرده اند. خانم همه حرف ها راشنید، اما کلمه ای نگفت. وقتی او رفت به خانم گفت: «چرا شما نفهمید من هم کمک کرده ام با اینکه کمک شما بیش از دیگران بود؟» خانم فرمود: «بیکار فکر کنند من چیزی نداده ام. این طور فکر کنند بهتر از این است که من برای خوب جلوه دادن خودم آبروی مسلمانی را ببرم. اصل خداوند است که از من قبیل کند.^۲

بالا می نشانند و خودشان پای در می نشستند. آن روز هم با اینکه منزل حاج احمدآقا مراسی بود، خانم و دخترها به خاطر اینکه با ما قرار داشتند، در منزل مانده بودند.

من هرچه از افتادگی و فروتنی خانم بگوییم کم گفته ام، منزل خانم چه در زمان حیات امام و چه بعد از آن تفاوتی نکرده بود و همان طور ساده، معمولی و سنتی باقی مانده بود. شاید مردم فکر می کردند که خانه این خانواده باید شکل تجملی داشته باشد، اما منزل ایشان به ساده ترین شکل ممکن بود.^۳

آراسته و کم حرف

وقتی در مجلس می نشست، بسیار آراسته بود؛ چادرش، لباسش. حتی تناسب روسربی با لباس را رعایت می کرد. هیچ وقت زولیده و نامرتب ظاهر نمی شد. در اناق اختصاصی خود هم رعایت پوشش را می کرد. در حضور میهمانان کمتر صحبت می کرد و در احوال پرسی بر دیگران سبقت می گرفت. اما بیشتر مایل بود و شاید مصلحت می دید که شنونده باشد و نه گوینده. اگر مشاهده می کرد که در مجلس خدای ناکرده سخنی در میان است که رنگ و بوی غیبت را به خود خواهد گرفت، بدون اینکه اعتراضی کند موضوع سخن را به جای دیگر می برد تا همه از غیبت پرهیز کرده باشند. بعضی اوقات بحث های میهمانان در حضور ایشان به مشاجره می رسید و مقداری